



## برکسیت: سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا و بریتانیا از منظر سازه‌انگاری نوکارکردگرایانه\*

طلیعه سخامنش\*\* - دکتر سیدعلی‌العلی قوام\*\*\*

دکتر مهدی ذاکریان\*\*\*\* - دکتر کیهان برزگر\*\*\*\*



This is an open access article under the CC BY license (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

### چکیده

نقصان نظریه نوکارکردگرایی اغماض در نقش و کارکرد دولت‌هایی نظیر بریتانیا در همگرایی سیاسی و جبرگرایی آن در نادیده انگاشتن متغیرها و عوامل خارج از اروپا و بازیگران فراروپایی در تدوین سیاست خارجی امنیتی مشترک است. آنچه نوکارکردگرایی در واکاوی نظری خود می‌بایست بازنگری و اصلاح کند لحاظ کردن اهمیت و نقش حکومت‌های ملی و اختیار و نفوذ تصمیم‌گیری مستقل نخبگان ملی همانند دولت بریتانیا از لحاظ احصا سیاستی مستقل نظیر فراندوم برکسیت است. هر دو نظریه نوکارکردگرایی و سازه‌انگاری اهمیت ایده‌ها و ارزش‌ها را به عنوان توضیح خط مشی و عملکرد نمایان می‌سازند و قدرت محدودکننده نهادهای چندجانبه را می‌پذیرند. آنها مبین و شاهد پیوندهای مهم فی مابین تصمیم‌گیری در سیاست داخلی و سیاست خارجی هستند. رویکرد این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، ارزیابی و تلقی نوکارکردگرایی در اهمیت فشارهای کارکردی و ساختاری درون اتحادیه اروپا و سیاست خارجی امنیتی مشترک آن است اینکه این استراتژی خروج ممکن است به دیگر بخش‌های اتحادیه نیز تسری یابد. پرس اصلی این مقاله آن است که چگونه می‌توان از منظر سازه‌انگاری نوکارکردگرایانه عطف به برکسیت، به سیاست دفاعی و امنیتی مشترک اروپا پرداخت؟ یافته‌های آن نیز نشان می‌دهد، رویکرد هژمونیک

\* این مقاله برگرفته از رساله دکتری روابط بین‌الملل طلیعه سخامنش با راهنمایی دکتر سیدعلی‌العلی قوام است.  
\*\* دانشجوی دکتری رشته روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.  
\*\*\* نویسنده مسئول، استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. / ایمیل:

[s\\_a\\_ghavam@hotmail.com](mailto:s_a_ghavam@hotmail.com)

\*\*\*\* دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

\*\*\*\*\* دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

بریتانیا و سیاست‌های انزوای طلبانه‌اش در تعارض با همگرایی در اتحادیه اروپا و تک‌روی در اتخاذ راهبردهای سیاسی متغایر با سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا، به برکسیت انجامیده است که تنها از طریق سازه‌انگاری نوکارکردگرایانه قابل بررسی است.

## کلیدواژگان

برکسیت، بریتانیا، اتحادیه اروپا، نوکارکردگرایی، سازه‌انگاری نوکارکردگرایانه، سیاست خارجی و امنیتی مشترک.

## مقدمه

حیطه روابط بین‌الملل و علوم سیاسی غنی و سرشار از تئوری‌هایی است که تمامی آنها در اینجا مجال سخن نخواهند یافت. چارچوب اصلی نظری پژوهش حاضر مبتنی بر نظریه سازه‌انگاری نوکارکردگرایانه می‌باشد. هدف مبانی نظری پژوهش حاضر طبقه‌بندی تفاوت‌ها و شباهت‌های موجود در صحنه گذاشتن به این فرضیه غالب است که نوکارکردگرایی در واقع پیش درآمد نوع خاصی از سازه‌انگاری است. تاکید بر مولفه‌های هویت، ایدئولوژی، انگاره‌ها، ارزش‌ها، سیاست در فضای برساخته ساختار و کارگزار و از چارچوب‌های نوکارکردگرایانه، عمدتاً بسط، اصلاح، و آزمایش فرضیه‌های مربوط به همگرایی انتخاب شده و به عنوان چارچوب نظری این تحقیق انتخاب شده‌اند.

با عنایت به سیطره گسترده اتحادیه اروپا به عنوان سازمانی فراملی با آرایش سیاسی منحصر به فرد آن، مبانی نظری متعددی در راستای تقویت، تضعیف و تثبیت همگرایی این اتحادیه، تحلیل‌های متفاوتی رقم زده‌اند. « اتحادیه اروپا حاصل اقدامی در راستای ائتلاف منطقه‌ای است. این اتحادیه محصول کاهش اعتقاد کشورهای عضو به کارآمدی سیستم مستقل اداره مالی می‌باشد؛ این اعتقاد به ناکارآمدی اداره کشور به‌طور مستقل از سایر کشورها، خود ناشی از معضلات عدیده‌ای است که کشورهای اروپایی با آن مواجه بودند» (خانعلی‌زاده، ۱۳۹۵: ۶۱)؛ (Khanalizadeh, 2017: 61).

برکسیت مسأله‌ای تعیین‌کننده در سیاست بریتانیا به شمار می‌رود، در نگاه اول به نظر می‌رسد تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های اتخاذ شده در این زمینه اقتصاد، سیاست، جامعه و حتی فرهنگ را دستخوش دگرگونی‌های بزرگی قرار می‌دهد، اما دیپلماتیک پیچیده‌ای در جریان است تا در آمد و شد بی‌پایانی از گزاره‌ها، سیاست‌گذاری‌ها در زمینه برکسیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد، گویا بهمنی از حوادث غیرمترقبه در عرصه سیاست و اجتماع، برکسیت را، اماج اهداف خود قرار داده است. با بهره‌جستن از رویکردهای تئوریک، به تیم دادو (Daddow and Schnapper, 2013: 331) سرپرست پژوهشی تحلیل برکسیت، می‌توان به درک بهینه‌ای از برکسیت نائل شد. با در نظر گرفتن

مسأله غامض برکسیت، نقش بی بدیل تئوری و نظریه خودنمایی می‌کند. در واقع تئوری به عنوان فانوس راه برای واضح تر کردن، تبیین و تعیین آنچه در جریان است، حائز اهمیت می‌شود.

### ۱- پیشینه

کلارک در کتاب چرا بریتانیا به خروج از اتحادیه اروپا رأی داد (Clark, 2017)، دل‌مشغولی ملت در مسائلی نظیر قشر به عقب رانده شده اقتصادی و لایبرنت مهاجرت که از سال ۲۰۰۴ جایگاه ویژه‌ای را در مذاکرات از آن خود ساخته مسائلی است که بدان می‌پردازد. این کتاب در رده اولین مطالعات آکادمیک در زمینه شک‌گرایی اروپا در انگلیس محسوب می‌شود. در این کتاب با نقب به نظریه سیاست والانس در مورد عضویت در اتحادیه اروپا نقطه نظرات ملت را در مورد میزان پاسخگویی و مسئولیت اتحادیه اروپا در قبال مسائلی نظیر رونق اقتصادی، مهاجرت کنترل شده، امنیت ملی و فردی به تصویر کشیده و این که عضویت در اتحادیه تا چه اندازه سوپاپ اطمینان و ضامن موارد فوق بوده است.

### ۲- چارچوب مفهومی و مبانی نظری

در ابتدا ضروری است به بررسی مفاهیم مرتبط با پژوهش پرداخته گردد، سپس مبانی نظری مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

#### ۱-۲- چارچوب مفهومی: سازه‌انگاری، نوکارکردگرایی و سازه‌انگاری نوکارکردگرایانه

##### ۱-۱-۲- سازه‌انگاری

بر اساس تحلیل سازه‌انگاری پژوهش حاضر، بریتانیا به عنوان یک بازیگر و عضو اتحادیه اروپا، هنگامی که نفوذ و قدرتش در قالب خروج از اتحادیه (برکسیت) در درون اتحادیه اروپا افزایش می‌یابد، اتحادیه اروپا این نفوذ و قدرت را به منزله تهدیدی می‌داند و این تهدید به عنوان یک ساختار بینادهنی لحاظ می‌شود تا این که یک ساختار مادی باشد. به عبارت دیگر، اینچنین ادراکی در اذهان اتحادیه اروپا بر ساخته شده است.

##### ۲-۲- نوکارکردگرایی

اصطلاح «نوکارکردگرایی»، به جای اینکه یک تئوری یکپارچه باشد، یک‌گرایی است که توسط گزاره‌های ذیل (Alexander, 1985: 10) تعیین می‌یابد: (۱) توصیفی باز و کثرت‌گرا از جامعه به‌طور کلی، (۲) ادغام و انسجام به عنوان یک امکان مشاهده می‌شود. انحراف و کنترل اجتماعی به عنوان واقعیت‌های عینی در نظر گرفته شده است. (۳) تمایز به عنوان نیروی محرک اصلی تولیدکننده تغییرات اجتماعی تلقی می‌شود. کثرت‌گرایی نیز می‌تواند به عنوان یکی از مزیت‌های کارآمد این

<sup>1</sup>. Euroscepticism

تئوری در نظر گرفته شود، در نظر گرفتن تکثر، هر چند گاهی می‌تواند یکپارچگی مورد نیاز تئوری را دستخوش بی‌تعادلی سازد، اما امکان صورت‌بندی و باز صورت‌بندی و باز صورت‌بندی را مهیا می‌کند که به لحاظ نظری هر چند می‌تواند از منظر ناتوانی در قطعیت قابل استناد مورد نقد قرار گیرد، اما در عین حال از گرفتار شدن در بن‌بست‌های نظری نیز جلوگیری می‌کند.

### ۲-۲-۳- سازه‌انگاری نوکارکردگرایانه

علیرغم این خاستگاه‌ها و اهداف متفاوت، این دو نظریه تعهدات و الزامات مشترک بسیاری دارند: سنگیوانی معتقد است (Sangiovani, 2006: 440) هر دوی آنها به جای ویژگی‌های ساختاری انتزاعی تر که توسط نظریه پردازان به عنوان واقعیت‌های اجتماعی تقدیس شده‌اند، بر نقش علی ایده‌ها و ارزش‌ها در تعریف اولویت‌های (منافع) افراد تأکید دارند.

### ۲-۲-۲- مبانی نظری: نظریه بازی دو سطحی و تقابل‌های دوگانه

می‌توان از زاویه دید نظریه روبرت پوتنام استعاره «بازی دو سطحی» با رصد مجموعه تمامی توافقات احتمالی در سطوح داخلی و بین‌المللی (Putnam, 1998: 434) (انگلیس و بیست و هفت عضو دیگر اتحادیه اروپا) به تبیین مسأله برکسیت پرداخت.

به صورت تلویحی مشهود است که مذاکرات بین‌المللی انگلیس و اتحادیه اروپا را می‌توان به مثابه یک بازی دو سطحی ترسیم کرد. از یک سو، گروه‌های داخلی بریتانیا از طریق اعمال فشار به دولت برای اتخاذ سیاست‌های تأمین‌کننده منافع حزبی و گروهی در سطح ملی، منافع خود را تعقیب می‌کنند و از سوی دیگر با ایجاد ائتلاف بین این گروه‌ها، سیاستمداران بریتانیا در پی تغییر موازنه قوا و افزایش قدرت چانه‌زنی در سطوح بالادستی هستند. در سطوح بین‌المللی، دول ملی با هدف بیشینه‌سازی توانمندی خود برای پاسخ‌گویی به فشارهای داخلی و کاهش دادن تبعات ناخوشایند تحولات خارجی، سیاست‌های خود را در خصوص برکسیت تعیین می‌کنند، به عبارت دیگر، رهبران بریتانیا و اتحادیه اروپا همزمان یک بازی بین‌المللی برای پاسخگویی به ضرورت‌ها و فشارهای نظام جهانی و یک بازی داخلی برای پاسخ به طبیعت حکومت و الزامات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و استراتژی ملی را با تدوین و ساخت هر حرکت در سیاست خارجی به انجام می‌رسانند. تصمیم‌گیرندگان اصلی نمی‌توانند هیچ یک از این دو بازی را نادیده بگیرند.

در یک سطح این بازی چانه‌زنی بین مذاکره‌کنندگان برکسیت بریتانیا و اتحادیه اروپا است که منتهی به یک توافق مقدماتی می‌شود؛ همانند توافقات اولیه‌ای که فی‌مابین بریتانیا و اتحادیه اروپا در خصوص دایاسپورای جوامع مهاجر وجود دارد. مباحث و رایزنی‌های جداگانه در داخل هر یک از دو گروه در خصوص تصویب این توافق سطح دو نامیده می‌شود.

با عنایت به دوسویه بودن و رابطه متقابل دو سطح، این دو مرحله را می‌توان مرحله رایزنی و مذاکره و مرحله تصویب نامید. با لحاظ این نکته که لازمه هر توافقی در سطح یک به تصویب

رسیدن آن در سطح دوم است، می‌توان روابط بریتانیا و اتحادیه اروپا را بدین نحو تئوریزه کرد و پیوند نظری مهمی بین دو سطح برقرار ساخت. به عبارت دیگر، تصویب توافق به دست آمده در میز بین‌المللی اتحادیه اروپا پس از برگزاری رفراندوم از سوی رأی‌دهندگان داخلی طرفین، به نوعی سازوکار اتصال و پیوند دو سطح داخلی و خارجی توافقات بریتانیا و اتحادیه اروپا در خصوص مسائل برکسیت است. از طریق پروسه تصویب است که تعهداتی که طرفین در میز بین‌المللی می‌پذیرند این تعهدات در سطح داخلی قابلیت اجرا پیدا می‌کند. در واقع فرایند تصویب همان فرایند تصمیم‌گیری در سطح دو است که با مهر تأیید یا اجرای توافق سطح یک، امکان‌پذیر می‌شود. بر اساس نظریه بازی دوسطحی پوتنام توافق بدست آمده در سطح یک نمی‌تواند بدون مذاکره مجدد در همان سطح اصلاح شود (Putnam, 1988: 436). این بدان معنا است که چنانچه در سطح داخلی، مذاکرات رفراندوم مقتضی اصلاحات و یا بازبینی باشد می‌بایست در همان سطح رایزنی‌های برکسیت مورد بررسی قرار گرفته و به عبارتی به و تو گذاشته شود. مطالعات روانشناسی و عوامل روانی تاثیرگذار نیز می‌تواند به بالابردن ادراک بازیگران کمک شایانی کند. «از جمله مواردی که بازیگران باید به آن توجه داشته باشند اینکه تصمیم‌گیرندگان همواره شبیه‌سازی می‌کنند، یافته‌های مورد نظرشان را، باورهای گذشته که در ذهنشان وجود دارد بدون اینکه نسبت به جایگزین‌های اطلاعاتی داشته باشند» (احمدی و زرگر، ۱۳۹۸: ۵۹)؛ (Ahmadi and Zargar, 2019: 59).

پوتنام از واژه وینست (برای اشاره به مجموعه توافقات احتمالی سطح یک که رأی لازم را در بین رأی‌دهندگان سطح دو کسب خواهد کرد، بهره می‌جوید که به اختصار با مفهوم «وینست» شانس توافقات قابل تصویب نشانه‌گذاری می‌شود. گستره اثرگذاری این وینست‌ها به دو دلیل کاملاً متفاوت برای فهم توافقات سطح یک برکسیت در بریتانیا خیلی مهم است. در ابتدا، وینست‌های اثرگذار تر، حصول توافق در سطح یک یعنی همان مذاکرات و رایزنی‌های داخلی را محتمل‌تر می‌سازد. متعاقباً، میزان تأثیر وینست‌های سطح دو هر یک از طرفین، بر توزیع دستاوردهای مشترک از چانه‌زنی بین‌المللی تأثیرگذار خواهد بود. هرچه وینست‌های ادراک شده یک مذاکره‌کننده حائز اعتبار و دامنه تأثیر گسترده‌تری باشد، دیگر مذاکره‌کنندگان سطح یک می‌توانند به او فشار آورند در واقع قدرت چانه‌زنی آنان در حالی که استراتژی وینست‌های داخلی کم‌اثر است می‌تواند به نوعی ابزار رایزنی مؤثر و قوت چانه‌زنی در سطح بعدی باشد. از این منظر محدودیت‌ها و ملاحظات کمتری وجود دارد و مذاکره‌کنندگان می‌توانند با دست‌گشاده‌تر بر سر میز توافقات بنشینند.

بر اساس نظریه بازی دوسطحی پوتنام، به‌طور کلی، سه عامل بر کیفیت و کمیت وینست‌ها تأثیر می‌گذارند که عبارتند از: «اولویت‌ها و ائتلاف‌های سطح دو، نهادهای سطح دو و استراتژی‌های

<sup>1</sup>. Winsset

مذاکره‌کننده سطح یک. در این پژوهش اولویت‌ها، ائتلاف‌ها و نهادهای اتحادیه اروپا در سطح دوم بازی بر کیفیت و کمیت وینست‌ها موثر بوده و از طرفی استراتژی‌های مذاکره‌کنندگان سطح اول در هموار ساختن مسیر توافقات و وینست‌ها نقش حائز اهمیت را ایفا کرده است» (Putnam, 1988: 441).

علیرغم اینکه پوتنام از بازی دو سطحی و دو میز مذاکره همزمان یاد می‌کند، اما عمده تمرکز و توجه وی، معطوف به سطح داخلی است و کمتر در مورد تأثیر مؤلفه‌های بین‌المللی بر جهت‌گیری و سمت و سوی سیاست داخلی صحبت به میان می‌آورد. البته وی از دو شیوه پیوند موضوعی و ترغیب، به عنوان شیوه‌هایی که مذاکره‌کنندگان سطح یک از آن‌ها برای تأثیرگذاری بر سیاست داخلی استفاده می‌کنند، در نظریه خود بدان اشاره می‌کند، اما جزئیات تأثیرگذاری این دو شیوه را بر سیاست داخلی مشخص نمی‌کند و توضیح چندانی در مورد آنها ارائه نمی‌دهد. این نکته‌ای است که مورد انتقاد برخی اندیشمندان قرار گرفته و از جمله درزner (2003: 480) آن را نقص رهیافت پوتنام می‌داند. درزner در جهت رفع این نقصان از سه شیوه که توسط سازمان‌های بین‌المللی برای تأثیرگذاری بر سیاست داخلی استفاده می‌شوند، نام می‌برد که عبارتند از توافق، اجبار و ترغیب. وی از این سه شیوه با عنوان مکانیزم‌های نفوذ نام می‌برد، که از طریق آن‌ها سازمان‌های بین‌المللی با نهادهای داخلی تعامل می‌کنند.

بنابراین، می‌توان برای بررسی توافق بر کسبیت فی‌مابین بریتانیا و از تلفیق استعاره بازی دو سطحی تحت لوای نظریه درزner، پرتو مناسبات را مورد مذاکره قرار داد. یعنی برای بررسی سطح داخلی از سه مؤلفه پوتنام یعنی توازن قدرت بین نیروهای داخلی، نهادهای سیاسی سطح دو و استراتژی مذاکره‌کنندگان سطح یک بهره‌جسته و برای بررسی سطح بین‌المللی از مکانیزم نفوذ اجبار از طریق دیپلماسی اجبار و اعمال تحریم‌های اقتصادی از طرف اتحادیه اروپا و تا حدودی شیوه ترغیب سازکارهای انتظام بخش و در نهایت تعامل این دو سطح بر یکدیگر در راستای اتخاذ یک نوع خط‌مشی منسجم بهره‌برد.

بنابراین، نوع گزینه‌های سیاست داخلی می‌تواند اهرم قوی و مستحکمی در روابط خارجی و مذاکرات بین‌المللی در اختیار دولت قرار دهد و گزینه‌های دولت در سطح روابط خارجی و در تدوین سیاست خارجی همراه با تعامل نظام جهانی نیز می‌تواند پایگاه قدرت ملی دولت را قدرتمندتر سازد. بدین صورت نه تنها تعامل ساختارهای اقتصادی و سیاسی در دو سطح ملی و بین‌المللی روند تدوین و اجرای سیاست خارجی را متأثر می‌سازند، بلکه همچنین دولت ملی می‌تواند از یکی برای قدرت نمائی و تثبیت مبانی حاکمیت خود در سطح دیگر بهره‌برد (پوراحمدی و بازوبندی، ۱۳۹۷: ۱۰۷)؛ (Pourahmadi and Bazobandi, 2018: 107).

### ۳- تجزیه و تحلیل برکسیت در چارچوب سه رویکرد سازه‌انگاری، نوکارکردگرایی و سازه‌انگاری نوکارکردگرایانه

در این بخش از مقاله تلاش می‌شود فرضیه مقاله مورد آزمون قرار گیرد و بنابراین ابتدا تجزیه و تحلیل برکسیت از منظر سازه‌انگاری و سپس از منظر نوکارکردگرایی نگریسته می‌شود تا ضعف‌ها و قوت‌های این دو رویکرد در بررسی برکسیت مشخص شده و سپس از رویکرد تلفیقی سازه‌انگاری نوکارکردگرایانه استفاده خواهد شد، تا میزان بُرد آن برای تحلیل برکسیت روشن گردد.

#### ۳-۱- تجزیه و تحلیل برکسیت در چارچوب رویکرد سازه‌انگاری

این مقاله در چارچوب سازه‌انگاری مفصل‌بندی محکمی می‌یابد. سازه‌انگاران تمرکز خویش را روی اعتقادات بین‌ذهنی که در سطحی گسترده میان مردمان جهان مشترک‌اند قرار می‌دهند و برای نمونه، هویت‌های ملی را به صورت ساخت‌بندی‌های اجتماعی در نظر می‌گیرند، بر این تصورند که منافع و هویت‌های انسان‌ها به صورتی که آنان خویشتن را در روابط با سایرین درک می‌کنند، از طریق همان اعتقادات مشترک شکل گرفته و تبیین می‌شوند. منافع و هویت دولت‌ها از ابتدا تعیین شده نیست بلکه آنها از لحاظ اجتماعی ساختاربندی می‌شوند. تحت این شرایط تاثیر هنجاری ساختارهای بنیادی نهادی و ارتباط میان دگرگونی‌های هنجاری و هویت و منافع دولت بررسی می‌شود. تعاملات دولت‌ها صرفاً بر اساس یک سلسله منافع ملی تثبیت شده شکل نگرفته بلکه در طول زمان به صورت نوعی الگوی رفتاری از طریق هویت‌ها تشکل می‌یابند و یا باعث تشکل هویت‌ها می‌شوند. هویت دولت‌ها به زمینه‌های تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بستگی دارد بنابراین در وضعیت متغیر به سر می‌برند. بدین ترتیب عملکردهای اجتماعی که باعث تشکل یک هویت می‌گردند نمی‌توانند به منافی اشارت داشته باشند که با عملکردها و ساختارهایی که هویت را تشکل می‌دهند، در ناسازواری به سر برند. در حقیقت دنیای بدون هویت دنیای هرج و مرج، نامعلوم، به مراتب خطرناک‌تر از حالت آشوبناکی است. هویت ما را به خود به دیگران و نیز سایرین را به ما معرفی می‌کند. یک دولت دیگران را بر اساس هویتی که او به آنها نسبت می‌دهد درک کرده، در حالی که به‌طور هم‌زمان از طریق اعمال اجتماعی روزانه به بازتولید هویت خویشتن مبادرت می‌کند. در هر صورت داور نهایی معنا ساختار بین‌ذهنی است. ساختارهای سیستمیک بین‌ذهنی از یک سلسله برداشت‌ها، انتظارات و دانش اجتماعی که در نهادهای بین‌المللی جای گرفته‌اند، تشکل می‌شود. در واقع این ساختارهای بین‌ذهنی هستند که اجازه معانی خاص را به توانایی‌های مادی می‌دهند. ساختارها بر اساس شیوه‌ای که دولت‌ها هویت و منافع خویش را تعریف می‌کنند، ساخته و پرداخته می‌شوند. در این روند کار گزاران از لحاظ اجتماعی افراد و گروه‌هایی را که آگاهانه یا ناخودآگاهانه ساختار اجتماعی را تولید و بازتولید می‌کنند، به رسمیت می‌شناسند. همچنین دولت‌ها به لحاظ آنکه از نظر اجتماعی از سوی سایر دولت‌ها به رسمیت شناخته می‌شوند،

به عنوان کارگزار محسوب می‌گردند.

از طرف دیگر، با مطرح کردن گزینه «خروج با توافق» این برداشت ذهنی و برساختگی هویت بریتانیا در قالب برکسیت به عنوان اولتیماتوم از منظر اتحادیه اروپا تشدید می‌شود. رابطه بین بریتانیا و اتحادیه اروپا بر ایند یک ساختار اجتماعی بوده که در آن دو بازیگر اصلی یکدیگر را به صورت دشمنان خود و منافع خویش تعریف کرده‌اند. سازه‌انگاری این رابطه دو سویه را نه تعارض آمیز و نه همکاری جویانه تلقی کرده بلکه آن را نشأت گرفته از این حقیقت می‌داند که دولت‌ها این رابطه را خود می‌سازند و برساخته است. در نظریه سازه‌انگاری به جهت اهمیت فرهنگ، هویت، هنجارها و انگاره‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. در چارچوب نظریه سازه‌انگاری ساختارهای فکری و هنجاری به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند زیرا که نظام‌های با معنا هستند که نوع کنش بازیگران (بریتانیا و اتحادیه اروپا) را در محیط مادی تفسیر می‌کند. سازه‌انگاران بر این باورند که نظام عقیدتی ارزشی جوامع همان تأثیراتی را در رفتار سیاسی آنان دارد که ساختارهای مادی دارند زیرا از نظر آنها محیطی که در آن دولت‌ها به کنش می‌پردازند یک محیط اجتماعی و یک محیط مادی است و می‌تواند درک دولت‌ها از منافع و نقششان را شکل داده و بر این اساس نوع رفتار خارجی دولت‌ها به وجود می‌آید.

واکاو برکسیت به عنوان پرتوی از سیاست خارجه بریتانیا مبتنی بر ایدئولوژی‌های سازه‌انگارانه به گفته نیکلاس انف (Kubalkova, 2001: 71) بر پایه زبان بر اساس نیت فردی کارگزاران این کشور در رفتارندوم ماندن یا خروج بدون مشارکت اتحادیه اروپا به عنوان دیگران تئوریزه می‌شود. بنابراین این واژگان و الفاظ اتخاذی کارگزاران به سیاست‌ها معنا می‌بخشند. سخن گفتن منجر به محدودیت‌ها و پیامدهای هنجاری شده و در دیگران انتظارات به وجود می‌آورد. تحلیل تعاملات راهبردی، بررسی تهدیدها، پایبندی کارگزاران به تعهدات همگی در قالب کنش‌های رفتاری ادراک می‌شوند. توافقی‌ها همانند خروج با توافق بریتانیا از اتحادیه اروپا نوعی تعامل راهبردی به شمار می‌رود که به منزله کنش‌های تعهد متقابل تعمیم داده می‌شود.

بیانیه‌های سیاسی با اهمیت هنجاری بالا در اذهان کارگزاران به نوعی معیارهای عمومی یا قواعد بازی به شمار می‌روند. در اینجا می‌توان از مولفه‌های سازه‌انگاری به نیت‌های پنهانی و نیت‌های اعلامی کارگزاران اشاره کرد که همان مفاهیم دیرین خود راستین و خود دروغی را تداعی کرده و به تصویر می‌کشد. بریتانیا و اتحادیه اروپا هر کدام در تقابل با یکدیگر خود راستین و خود دروغین خویش را به ورطه بازنمایی کشاندند. بیانیه‌های سیاسی در تضاد با خود راستین کارگزاران بوده بنابراین سیاست بریتانیا در مواجهه با برکسیت بر اساس معیارهای موجود برساخته و بازسازی شده است. اکثریت بیانیه‌های سیاسی مبهم، فریبنده و ساختگی بوده که این می‌تواند نوعی توسل به



برداشت تفریطی توسط مشاهده‌گران نیز باشد. از منظر میهان «بیانیه‌های سیاسی» آیش از آنکه سیاست باشند باید به منزله نوعی کنش سیاسی بررسی شوند؛ چرا که سیاست‌ها ابزارهایی برای پدید آمدن کنش هستند (Meehan, 1971: 268). مشاهده‌گران با استنباط‌های خویش از بیانیه‌های سیاسی به تحلیل کنش‌های گفتاری کارگزاران می‌پردازند. بر اساس تعریف میهان، سیاست ابزاری ضروری برای انتخابی عقلانی در شرایط خاص است - تمامی کنش‌های کارگزاران بریتانیا بر اساس مقایسه‌های آگاهانه پیامدهای ممکن جایگزین براساس معیارها یا اصول شناخته شده است. مشاهده‌گران در اتحادیه اروپا با بررسی معیارهای احتمالی کارگزاران به مثابه راهنمایی درباره اتخاذ سیاست‌های برکسیتی به اجماع نظر می‌رسند.

از دیدگاه شیلینگ، حرکت‌های کارگزاران همان «رویدادها» هستند (همانند رفراندوم برکسیت). حرکت‌ها با بیان کردن سیاست‌های کارگزاران در خدمت نیت‌های آنها قرار دارند و تعهدهای کارگزاران را منعکس می‌کنند. در عین حال حرکت‌ها سیاست نیز به شمار می‌روند. با پیش‌تعهد ضمنی کارگزاران از طریق کنش‌ها تعهدها را پدید می‌آورند. منطبق بر نظرات نیکولاس راول (Raw, 1982: 23)، کارگزاری که به صورت عقلانی از قاعده‌ای پیروی می‌کند به گونه‌ای عمل می‌کند که گویی از قبل کنش‌های خود را بر پیش‌تعهدها مبتنی کرده است.

### ۳-۲- تجزیه و تحلیل برکسیت در چارچوب رویکرد نوکارکردگرایی

نوکارکردگرایی با در نظر گرفتن گروه‌ها به عنوان بازیگران اصلی و نه طبقات و دسته‌هایی با علایق و منافع ثابت، با نظریه‌های مارکسیستی تفاوت دارد. نوکارکردگرایی، آرمان‌گرایی نظریه‌های لیبرال-ایدئالیست را رد می‌کند به دلیل پافشاری‌اش بر این مسأله که منافع گروه به صورت منطقی تعیین و از آنها دفاع می‌شود، و از این رو با اقتناع صرف در معرض تغییر نیستند.

با عنایت به استدلال سنگیوانی (Sangiovani, 2006: 437) در مورد نوکارکردگرایی، انتظار می‌رود که دولت‌ها، بجای تلاش برای دستیابی به قدرت، از اولویت‌های خود دفاع کنند و زمانی که همکاری برای تحقق آن اولویت‌ها ضروری تشخیص داده شد، با هم همکاری نمایند. تصور این است که اولویت‌های دولت از تغییر رقابت‌های داخلی برای نفوذ نشأت می‌گیرد؛ هیچ منافع ملی ثابت و شناخته شده‌ای وجود ندارد. اولویت‌های مدعیان (طرفداران) سیاسی بر مبنای ارزش‌های حفظ شده تدوین می‌شود؛ آنها، به نوبه خود، حس منفعت یک فرد را تعیین می‌نمایند. بطور خلاصه، نوکارکردگرایی فرضیه‌های کثرت‌گرایی دموکراتیک را، با تجزیه دولت به بخش‌ها-مدعیان (طرفداران)، به تدوین سیاست‌های مربوط به مسائل بین‌المللی منتقل می‌کند.

مولفه عقلانی نسخه اصلی نوکارکردگرایی شباهت زیادی به چیزی دارد که بعدها تحت عنوان تعیین-مسیر شناخته شد. انتخاب‌ها، پس از اتخاذ، نظیر رفراندوم برکسیت) منطبق داخلی خود را

<sup>۱</sup>. Political Statements

برای ارائه نتیجه‌هایی خاص (خروج از اتحادیه اروپا) به همراه داشتند؛ عقلانیت منسوب به انتخاب بازیگران در ابتدا باعث شد که، در تصمیمات بعدی، نقاط انشعاب سازگار با اهداف اولیه انتخاب شود.

نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای شامل نوکارکردگرایان که شکل‌گیری و تحول سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا را معلول پویاها و سازوکار درونی همگرایی اروپایی و مناسبات داخلی نظام منطقه‌ای اروپا لحاظ می‌کنند. از مفروض‌های این نظریه می‌توان پویاها و تسری‌های سیاسی شدن و نقش بازیگران فراملی و فراملی نظیر گروه‌های ذینفع و احزاب سیاسی را بر شمرد. در توضیح این مطلب همگرایی اقتصادی در اثر منطق توسعه طلب تسری به همگرایی سیاسی منجر خواهد شد. به خوانشی دیگر، پویاها درونی جامعه اقتصادی اروپا در زمینه همکاری در حوزه سیاست خارجی و امنیتی نیز ساری و جاری می‌باشد (Sjursen, 1999: 15).

بر اساس نظریات ارنست هاس، لیون لئیدبرگ، اشمیتر و نای می‌توان اینگونه استدلال کرد که همکاری کشورهای اروپایی عضو اتحادیه اروپا در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک با اصول نظریه نوکارکردگرایی انطباق و هارمونی دارد. فرایند همگرایی سیاسی اروپا مرهون کیفیت و چگونگی سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا بوده که مبتنی بر تحولات درونی جامعه اقتصادی اروپا می‌باشد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۳: ۱۵۱)؛ (Dehghani Firoozabadi, ۲۰۰۴: ۱۵۱).

خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا را می‌توان نوعی پویا داخلی کشور عضو اتحادیه قلمداد کرد؛ در حالی که دیدگاه برون‌گرایی این نظریه حاکی از واکنش بازیگران فرااروپایی را در مقابل اعضای اتحادیه اروپا بوده که منجر به اتخاذ سیاست خارجی مشترک امنیتی و دفاعی این اعضا در مقابل بریتانیای قد علم کرده با اهرم برکسیتش و دیگر کشورهای غیر عضو می‌گردد، با این وجه تمایز که در اینجا واکنش تدافعی اعضای جامعه اروپا به عنوان سازوکار برون‌گرایی در سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال بریتانیا رخ می‌دهد.

بر اساس مفروضات این نظریه می‌توان سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا را به این مصداق تحلیل کرد که پیامدهای تصمیمات سیاسی امنیتی پیشین (همانند برکسیت)، ظرفیت و قابلیت مقامات و مسئولان فراملی در هدایت این رویداد و فرایند (برکسیت) و تفویض تدریجی اختیارات از سطح ملی به اتحادیه اروپا در زمینه سیاست خارجی و امنیتی مشترک از اهمیت همسنگ با تسری ترویجی و تعدیل منافع ملی اعضا برخوردار بوده و ارتقا منافع مشترک از طریق نهادهای فراملی اروپایی قابل تبیین است. علیرغم آنچه شرح رفت، بریتانیا با مطرح کردن برکسیت به بازتعریف منافع ملی خود با خروج از اتحادیه تاکید ورزیده است؛ بازتعریفی که در منافات با

<sup>۱</sup>. Spill-Over

تقارب و تجانس با کشورهای عضو بوده و بر مفصل‌بندی این اتحادیه شکست جبران‌ناپذیری وارد خواهد کرد. متعاقباً، با داستان خروج، بریتانیا دیگر در مباحث یادگیری نهادهای فراملی این اتحادیه در تدبیر و تدوین سیاست‌های مشترک خارجی و امنیتی و تعمیق همگرایی شرکت نخواهد جست چراکه ارجحیت‌ها و منافع ملی‌اش را در درون اتحادیه و سیاست خارجی-امنیتی مشترک آن با فراندوم برکسیت بازتعریف کرده است. پس نظام‌های باور در بریتانیا با رهیافت نوکارکردگرایی و نقش CFSP در تضاد و پارادوکس بوده هرچند تعارضات و مقاومتهایی از طرف رهبران سیاسی فراملی، گروه‌های فشار یا ذینفع و نخبگان احزاب سیاسی صورت گرفته است. بریتانیا به رغم یافته‌های نوکارکردگرایی دیگر بازیگر فراملی نیست که در کنار نخبگان حکومتی فراملی در اتحادیه به سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری سرزمینش پردازد؛ در نتیجه برکسیت خط بطلانی بر الزامات سیاست خارجی و امنیتی مشترک در چارچوب پیمان آمستردام اعضای اتحادیه اروپا کشیده که به نوعی معلول تعمیق و تحکیم همگرایی سیاسی اروپا و تعامل کشورهای عضو اتحادیه در حوزه سیاست خارجی، امنیت و دفاع است. غایت نهایی اتحادیه اروپا تحت لوای نظریه نوکارکردگرایی نائل شدن به یک سیاست خارجی و امنیتی واحد اروپایی در سطح فراملی می‌باشد. به دیگر سخن، از منظر نوکارکردگرایی، این CFSP در قالب یک ساختار نهادی فراملی می‌تواند نقش عمده‌ای در فرسایش حاکمیت ملی و محدود ساختن اقدام کشورهای عضو در حوزه سیاست خارجی و امنیتی ایفا نماید. (اقدامی که بریتانیا با برکسیت به عنوان نقطه اوج عصیان در CFSP بدان مبادرت ورزیده است). توسعه و تعمیق اختیارات CFSP در زمینه سیاست خارجی و امنیتی منجر به تضعیف و تحلیل اقتدار و حاکمیت حکومت‌های ملی خواهد گشت. نقش قدرت مدنی اتحادیه اروپا چنانچه رای خروج دوام بیاورد در حال اضمحلال و فروپاشی خواهد بود چرا که اهرم‌های اقتصادی، سیاسی و حقوقی این اتحادیه در فقدان بازوی دفاعی-نظامی آن نتوانسته است همانند لیبرالیسم کلاسیک که پایه حل و فصل مناقشات را مذاکره و رایزنی می‌داند کارساز باشد. آنچه در اینجا به تفصیل سخن رفت نمی‌تواند منکر نقش عالی و والای اتحادیه اروپا در صحنه بین‌الملل حتی علیرغم دستیابی به همگرایی سیاسی باشد.

فرجام سخن در باب رویکرد این پژوهش اینکه ارزیابی و تلقی نوکارکردگرایی در اهمیت فشارهای کارکردی و ساختاری درون اتحادیه اروپا و سیاست خارجی امنیتی مشترک آن در چارچوب پویای تسری و سیاسی شدن این است که این استراتژی خروج ممکن است به تسری در دیگر بخش‌های اتحادیه بیانجامد. نقصان نظریه نوکارکردگرایی اغماض از نقش و کارکرد دولت‌هایی نظیر بریتانیا در همگرایی سیاسی و جبرگرایی آن در نادیده انگاشتن متغیرها و عوامل خارج از اروپا و بازیگران فرااروپایی در تدوین CFSP بوده است. در خاتمه آنچه نوکارکردگرایی در واکاوی نظری خود می‌بایست بازنگری و اصلاح کند لحاظ کردن اهمیت و نقش حکومت‌های

ملی و اختیار و نفوذ تصمیم‌گیری مستقل نخبگان ملی همانند دولت بریتانیا در فراندوم برکسیت می‌باشد.

در کل می‌توان معضلات نوکارکردگرایی در در بررسی برکسیت چنین مورد توجه قرار داد: اول، ضد فردگرایی: فرد در کارکردگرایی ساختاری منفعل و فاقد خلاقیت است و صرفاً محصولی زاییده نیروهای اجتماعی است که عدم کنترل این نیروها در وی به ودیعه گذاشته شده است. برکسیت بر پایه سلائق فردی و روشنفکری بنیان نهاده شده است، بنابراین می‌توان بر اساس مولفه نوکارکردگرایی به منصفه ظهور رسیدن برکسیت نگریست.

دوم، آنتاگونیسم برای تغییر: کارکردگرایی ساختاری نظریه نظم اجتماعی به جای تغییر است و در کل ناسازگار با تحول و مسخ می‌باشد. برکسیت داستان مسخ گونه کافکاست که اتحادیه اروپا با بدبینی به موجود دگردیس شده بریتانیا می‌نگرد.

سوم، محافظه کاری و مقاومت در برابر تغییر: کارکردگرایی ساختاری در صدد توجیه سیستم و عملکردهای آن برآمده و اغلب نابرابری، استثمار و ظلم را موجه جلوه می‌دهد. برکسیت بازتعریف دوباره ای از سیستم و عملکردهای آن در قبال اتحادیه اروپا ارائه می‌دهد.

چهارم، آرمان‌گرایی: کارکردگرایی ساختاری از جامعه ایده‌آل سخن می‌راند، مدینه فاضله ای که در نظم و ثبات غوطه ور است. برکسیت در لوای نوکارکردگرایی جامعه بریتانیا را ایده‌آل نمی‌انگارد و هرج و مرج و آناارشی ناشی از دیاسپورای جوامع مهاجر را با دیدگاهی واقع‌گرایانه در برابر ایده‌آلیسم می‌پذیرد.

پنجم، تعصب ضدتجربی: کارکردگرایی ساختاری بیشتر به سیستم‌های اجتماعی انتزاعی به جای جوامع واقعی می‌پردازد. عملکرد نوکارکردگرایی برکسیت به صورت عمل‌گرایانه و ملموس رخ داده است.

### ۳-۳- تجزیه و تحلیل برکسیت در چارچوب رویکرد سازه‌انگاری نوکارکردگراییانه

غایت نهایی نوکارکردگرایی به عنوان پیش‌نظریه تبیین و پیش‌بینی چشم‌انداز ادغام سیاسی، ابتدا در اروپا، سپس در مناطق دیگر، و در نهایت در یک محیط جهانی بود. ادراک صورتبندی این فرضیه بود که چگونه مجموعه‌های انسانی می‌توانند «فراتر از دولت ملی» حرکت کنند. سازه‌انگاری، از سوی دیگر، به عنوان یک نظریه صریح با حصول یک نتیجه خاص، مانند ایجاد یک جامعه سیاسی فراملی، ارتباطی نداشت. علیرغم این خاستگاه‌ها و اهداف متفاوت، این دو نظریه تعهدات و الزامات مشترک بسیاری دارند: سنگیوانی معتقد است هر دوی آنها به جای ویژگی‌های ساختاری انتزاعی تر که توسط نظریه پردازان به عنوان واقعیت‌های اجتماعی تقدیس شده‌اند، بر نقش علی ایده‌ها و ارزش‌ها در تعریف اولویت‌ها تأکید دارند (Sangiovani, 2006: 440).

برکسیت با برهم زدن وضع موجود واکنشی در تقابل با کارکردگرایی ساختاری به شمار می‌رفت که این کارکردگرایی ساختاری علی‌رغم اینکه به مشاهده کارکردهای پدیده‌هایی چون نقش‌های اجتماعی، الگوهای نهادینه فرهنگی، هنجارها، ساخت‌ها و نهادهای اجتماعی پرداخته، اما با تأکید بر تعادل، به محافظه‌کاری در حفظ وضع موجود و غفلت از تضاد و تغییر می‌انجامید. بنابراین از جمله مسایل کارکردگرایی ساختاری ضدفردگرایی، مخالفت با دگرگونی، محافظه‌کاری ایده‌آلیسم و سمت‌گیری ضدتجربی است. در این راستا الکساندر ویژگی‌هایی را برای نوکارکردگرایی تشخیص می‌دهد که برای از میان برداشتن مسایل کارکردگرایی ساختاری به کار می‌آید. وی جهت‌گیری‌های بنیادی نوکارکردگرایی را شامل موارد ذیل می‌داند: نوکارکردگرایی با اتخاذ طرحی توصیفی، جامعه را متشکل از عناصری می‌داند که باهم در کنش متقابلند و در مجموع الگویی را تشکیل می‌دهند که به نظام اجتماعی اجازه می‌دهد تا از محیطش متمایز گردد. این الگو می‌تواند تداعی‌کننده همان رفراندوم برکسیت و در اتحادیه اروپا اعضای اتحادیه با کنش متقابل و همبستگی تنگاتنگ اعضای اتحادیه باشد، ولی کنش‌هایشان تحت تأثیر یک نوع نیروی مسلط تعیین نمی‌شود. کارکردگرایی جدید تصویری کلی و عمومی از رابطه بین اجزا و عناصر اجتماعی است و به جامعه بریتانیایی به‌عنوان یک سیستم می‌نگرد که متشکل از عواملی است که اشکال کنش متقابل را از عناصر محیط خارجی جدا کرده و در دو شکل سیستم باز و بسته مطرح می‌کند نه تحت تأثیر نوعی جبریت تک‌علیتی که در اینجا می‌تواند از طرف اتحادیه اروپا برای برکسیت و رای خروج حاکم باشد (ریترز، ۱۳۷۸: ۱۵۶)؛ (Ritzer, 2000: 156).

نوکارکردگرایی وجه کم‌وبیش یکسانی را به نظم و کنش اختصاص می‌دهد و از تأکید صرف کارکردگرایی ساختاری بر نظم اجتناب می‌کند. حتی از کنش‌ها نیز برداشت گسترده‌تری دارد و علاوه بر کنش‌های معقول کنش‌های وانمودی را هم مدنظر قرار می‌دهد. بنابراین رفراندوم برکسیت مبتنی بر کارکردگرایی جدید متکی بر عمل نیز هست. با مدنظر قرار دادن کنش‌ها کارکردگرایی جدید متکی بر عمل و احصا علاقه ساختی-کارکردی به یکپارچگی، با این وجود یکپارچگی را واقعیتی محقق نمی‌داند و آن را به‌عنوان یک امکان در نظر گرفته و کجروی و نظارت را نیز همانند رفراندوم برکسیت از منظر اتحادیه اروپا در نظام‌های اجتماعی به رسمیت می‌شناسند. نوکارکردگرایی شرح توصیف‌گونه‌ای از روابط متقابل است و مفهوم تعادل را به‌عنوان نقطه اوج عزیمت در نظر می‌گیرد. تعادلی که خروج مشروط بریتانیا را به همراه مذاکره با اتحادیه اروپا در خصوص موارد خاص تعامل و همکاری را لحاظ می‌کند.

نوکارکردگرایی با پذیرش تأکید پارسونز بر شخصیت، فرهنگ و نظام اجتماعی و اقتصادی تفسیر انسان‌ها از این نظام‌های ارزشی همانند تصویری که بریتانیا از هویت بریتانیایی و نظام اجتماعی خود رقم زده است را زمینه‌ساز تنش‌هایی همانند برکسیت می‌داند که سرچشمه همیشگی تحول، مسخ و دگرگونی هستند. رای خروج از اتحادیه بدون شبهه اغتشاش و تلاطمی را دامن زد که

دگرذیسی مناسبات بریتانیا و اتحادیه اروپا را رقم زد.

میرهن است که نوکارکردگرایی در بررسی فراگردهای تمایز درون نظام‌های اجتماعی، فرهنگی و شخصیتی بر دگرگونی‌های اجتماعی نیز تأکید دارد. با در نظر گرفتن دایاسپورای جوامع مهاجر در بریتانیا کارکردگرایی جدید بازگوکننده تمایزات بین شخصیت، فرهنگ و جامعه است و در این راستا به تغییر، کنترل و تمایز بین آن‌ها نیز توجه دارد و این همان دکترین حاکم بر اتحادیه اروپا در تمایز نظام‌های اجتماعی اعضای اتحادیه است. نوکارکردگرایی بر پایبندی به استقلال مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی از سطوح دیگر تحلیل جامعه‌شناختی دلالت می‌کند. این نظریه به استقلال‌بخشی نظریه‌سازی از سطوح تحلیل جامعه‌شناختی متعهد است. در عین حال همواره باید توجه داشت، مفاهیم محوری کارکردگرایی بر بقای ساختارها، کارکردهای ناشی از آن و در مجموع به شیوه‌های امکان‌پذیر شدن نظم اجتماعی دلالت دارد، در این شرایط هر چند امکان توضیح وجوهی از برکسیت از منظر نوکارکردگرایان ممکن است، اما نباید از نظر دور داشت، برکسیت در عین حال تغییری اساسی و بنیادین در عرصه تعاملات ملی و بین‌المللی و همانگونه که در چارچوب برخی نظریات توضیح داده شد، تغییرات گسترده در سطوح انتظارات نیت و اکشن‌های فرهنگ‌های حاشیه‌ای و تغییرات بنیادین در برخی از عملکردهای سیاسی و اجتماعی است، بنابراین نقد تاریخی که همواره متوجه کارکردگرایان برای تبیین تغییرات اجتماعی و شکل‌گیری‌های فرم‌ها و صورت‌بندی‌های تازه است، در جریان برکسیت صورتی عینی می‌یابد. اینکه ساختارها و احیاناً نظم جدید یا بی‌نظمی احتمالی را تا چه اندازه می‌توان در چارچوب یک فرایند تدریجی-تکاملی ساختاری، توضیح داد، مسأله‌ایست بغرنج که تمامی مدافعان کارکردگرایی در طول تاریخ نظری خویش در تلاش برای پاسخگویی به آن بوده‌اند. صورت‌بندی کارکردگرایانه به واسطه پهن دامنه بودن و در برگیرنده بودن می‌تواند وجوه مختلف رویدادهایی مانند برکسیت را معنادار کند، اما اینکه تا چه اندازه موفق تبیین تمامیتی شود که نتایج محتمل را نیز در برمی‌گیرد، موضعی است که باید بسیار محتاطانه به آن نگریست.

اگر به این مسأله مهم پردازیم که افراد چگونه منافع خود را می‌سازند، حوزه سازه‌انگاری به سه مکتب فکری متفاوت تقسیم بندی می‌شود.

اول، «مکتب سیستمی» معتقد است که علایق و منافع ناشی از تعریف هویت و خصوصیات فرد است، که به نوبه خود از نقشی که فرد در سیستم جهانی بازی می‌کند، نشأت می‌گیرد. افراد وابسته به دولت توسط آن سیستم ساخته می‌شوند و نقش‌های خود را از جایگاه‌های درک شده در آن می‌گیرند.

دوم، مکتب «هنجارها و فرهنگ» معتقد است که علایق و منافع از محیط فرهنگی که افراد در آن زندگی می‌کنند، نشأت می‌گیرد. این محیط هنجارهایی را ارائه می‌کند که اساس انتخاب‌های

جمعی را شکل می‌دهند. جامعه بین‌المللی موضع ارجح برای یافتن هنجارهای نهفته است. سوم، مکتب «خردگرایان نرم» معتقد است که افراد علائق و منافع خود را از مفهوم علیت سیاسی خود می‌گیرند. درک هستی‌شناختی آنها از آنچه دنیای «آنها» را تلطیف می‌کند نشان دهنده تعریف آنها از علائق و منافع است. این مکتب پژوهشگرانی را شامل می‌شود که در جستجوی منشأ علاقه و منفعت در دانش اجماعی و در جوامع معرفتی مجریان دانش هستند. خردگرایان نرم نه تنها منشأ منافع را در دولت‌های ملی پیدا می‌کنند، بلکه جنبش‌های فراملیتی را نیز به عنوان محرک می‌پندارند. با یافتن مأمنی در بطن سازه‌انگاری، نوکارکردگرایی با کسب مشروعیت در خانواده سازه‌انگاران، موجودیت خود را به عنوان افسانه و روایاتی که پدیده ادغام سیاسی فراملی را تفسیر می‌کند، حفظ می‌نماید.

#### ۴- بررسی تطبیقی یافته‌ها در رویکردهای مورد بررسی

به نظر می‌رسد می‌توان جدول زیر را برای مقایسه تطبیقی رویکردهای مورد بررسی ترسیم نمود:

معیار	نوکارکردگرایی	سازه‌انگاری سازمانی	سازه‌انگاری سیستمی	سازه‌انگاری مبتنی بر هنجارها/ فرهنگ
متغیر وابسته	جامعه سیاسی	همکاری بین‌المللی - ادغام ارزش/ سیاست	انواع هرج و مرج و تعارض	همکاری بین‌المللی؛ ادغام ارزش
رابطه عامل/ ساختار	طرفدار عاملیت	ساختاردهی؛ طرفدار عاملیت	ساختاردهی؛ طرفدار ساختار	ساختاردهی؛ طرفدار عاملیت
بازیگران اصلی	سازمان‌ها (همه نوع)	سازمان‌ها (همه نوع)	دولت‌ها	دولت‌ها، گروه‌ها، حکومت‌ها
سطح آنالیز	طرفدار تصور دوم	تنش تصور دوم/ سوم، طرفدار تصور دوم	طرفدار تصور سوم	عدم حل و فصل تنش بین تصورات دوم و سوم
اقتباس از منافع بازیگر	ارزش‌ها و نیازهای مادی	ارزش‌ها و نیازهای تعریف شده جمعی	هنجارها و ارزش‌های تعریف شده در اجتماع	

جدول ۱- مقایسه نوکارکردگرایی و سه نوع سازه‌انگاری

منبع: (نگارندگان، ۱۴۰۱)

Table 1- Comparison of neo-functionalism and three types of constructivism

Source: (Authors, 2022)

نوکارکردگرایی به فراگردهای تمایز درون نظام‌های اجتماعی، فرهنگی و دگرگونی‌های اجتماعی بریتانیا و اتحادیه اروپا می‌پردازد. کارکردگرایی جدید بازگوکننده تمایزات فی‌مابین فرهنگ و جامعه بریتانیایی و اتحادیه اروپا بوده و در این راستا به تغییر، کنترل و تمایز بین آن‌ها نیز تاکید می‌کند. از این منظر مطالعه برکسیت به مثابه مجموعه‌ای از رخدادهای بهم پیوسته که اثر پذیر بر و اثر گذار بر بسیاری از چارچوب‌های سیاسی، فرهنگی اجتماعی است، در چارچوب‌های سازه‌انگاری نوکارکردگرایانه امکان‌پذیر است؛ تأثیر و تأثر متقابل میان فرا نظام‌ها و خرده نظام‌های اجتماعی در فرایند گذار برکسیت بر اساس ارتباط متقابل بین خرده نظام‌های کارکردگرایان قابل تبیین است. در عین حال تأثیر فرا نظام بین‌المللی بر خرده نظام‌ها نیز در این چارچوب بر اساس انگاره‌های نوکارکردگرایی مبتنی بر اتکا به عمل و رجوع به تأثیرات عملی رخدادهای امکان‌ناپذیر قابل توجهی را در دسترس قرار می‌دهد. ناگفته پیداست بررسی اتحادیه اروپا به مثابه کل مسنجم و متشکل از خرده نظام‌ها در سطحی کلی نیز قابل بررسی است هر چند تمایزات بین دولت‌ملتهایی که تحت لوای اتحادیه اروپا قرار دارند می‌تواند این قوت این تحلیل را کاهش دهد، اما به‌طور قطع برای تحلیل پدیداری مانند برکسیت و بررسی رویکردها و واکنش‌های اتحادیه نسبت به این رویداد، روشنگر خواهد بود.

### نتیجه‌گیری

پایش اجرای درست راهبرد برکسیت ملزومات و تمهیدات مقتضی خود را می‌طلبد. این پژوهش به اجمال سعی در به تصویر کشیدن پشتوانه نظری وقوع خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا در خلال چالش‌های هویتی پیش و پس از برکسیت با نگاه مثبتی به روند بهگشت اجتماع بریتانیا پس از تودیع از اتحادیه می‌نگرد. در تمام نظریه‌های مطرحه به روشنی اذعان شده است که موضوعات گسترده جهانی بر اولویت‌های منطقه‌ای بریتانیا در خصوص خروج از اتحادیه بر پایه اطلاعات ماخوذه چندان تأثیرگذار نبوده و بریتانیا با توسعه بطئی، اما نسبتاً قابل توجهی به لحاظ ماهیتی متفاوت از دیگر اعضای اتحادیه ارائه طریق کرده است.

در چارچوب نظریه کارکردگرایی ساختاری می‌توان کارکرد اتحادیه اروپا را اینگونه آنالیز کرد که این اتحادیه ضدفردگرایی، مخالفت با دگرگونی، محافظه‌کاری ایده‌آلیسم و سمت‌گیری ضدتجربی است در حالی که در همین راستا بر مبنای ویژگی‌ها و جهت‌گیری‌های بنیادی که الکساندر برای نوکارکردگرایی بر می‌شمارد می‌توان هدف این پژوهش را اینگونه تئوریزه کرد که بریتانیا تحت نظریه نوکارکردگرایی با اتخاذ طرحی توصیفی، جامعه را متشکل از عناصری می‌داند که باهم در کنش متقابلند و در مجموع الگویی را تشکیل می‌دهند که به نظام اجتماعی اجازه می‌دهد تا از محیط خود متمایز گردد. اجزای نظام دولت بریتانیا به هم بستگی تنگاتنگ دارند،



ولی کنش‌هایشان تحت تأثیر یک نوع نیروی مسلط همانند اتحادیه اروپا تعیین نمی‌شود. این روش بیشتر بر جامعه کنونی و بر «جمع» تأکید داشت تا اینکه «فرد» محوریت داشته باشد. کارکردگرایی نوین روی جنبه‌هایی کار می‌کرد که مورد توجه پیروان رویکرد کارکردگرایی قرار نگرفت. نو کارکردگرایی نیز تیر انتقادی خود را بر جنبه‌های محافظه‌کارانه و متضاد برای تغییر و تأکید بر نظم اجتماعی نشانه گرفت.

خصوصیات نوکارکردگرایانه دقیقاً با خصوصیات خرد گرایی نرم سازه‌انگاری از سه جهت و تا حدی از دو جهت منطبق است. از سویی دیگر، این خصوصیات به هیچ وجه، به صورت کامل یا جزئی، با سازه‌انگاری سیستمی منطبق نیستند و فقط از دو جهت، بصورت جزئی، با سازه‌انگاران اقناع فرهنگی منطبق هستند. حکم روشن است: نوکارکردگرایی اشتراکات زیادی فقط با یک نوع سازه‌انگاری دارد، نوعی که هنوز تمایلی برای جدایی کامل از سنت سودمندگرایانه/ فردگرایانه ندارد و با پذیرش معرفت‌شناسی عمل‌گرا روی تعدیل ضد مثبت گرایی بسیاری از سازه‌انگاران اصرار دارد.

یک تعهد مشترک نسبت به هستی‌شناسی انتخاب منطقی «نرم» وجود دارد. انتظار می‌رود که افراد با توجه به علایق درک شده خود دست به انتخاب بزنند و ابزاری را که گمان می‌برند بیشترین کارایی را برای تحقق آن علایق و منافع دارند، انتخاب نمایند. همچنین اگر و زمانی که ایده‌ها و ارزش‌هایی که باعث ایجاد انگیزه در افراد می‌شود دستخوش تغییر شوند، آنها نیز منافع خود را تغییر خواهند داد، و ابزاری جدید را جایگزین ابزار قدیمی که از نظر آنها دیگر کافی نیستند، می‌کنند. به‌طور خلاصه، روش سودمندگرایانه- فردگرا شایع و غالب است. افراد به عنوان یادگیرنده‌های واقعی یا بالقوه تصور می‌شوند. ایده‌ها منافع را القا می‌کنند، یا همانطور که بر گفته است، ایده‌ها همان منافع هستند.

شواهد دال بر این است که سازه‌انگاری «عقلانی نرم» بیش از نوکارکردگرایی در مورد تعامل احتمالی بین نیروهای ساختاری و عاملی دغدغه دارد. به همین ترتیب، تعهد به تصور دوم یک موضوع کاملاً مورد اجماع نیست. نهادهای منطقه‌ای، دولت‌های ملی، احزاب سیاسی، و گروه‌های ذینفع بعنوان بازیگران اصلی نگران نوکارکردگرایی هستند. سازه‌انگاران انتخاب منطقی نرم نیز چنین نگرانی دارند، به ویژه با این بازیگران زمانی که بر نهادها و مذاکرات چند جانبه تأثیر می‌گذارند، اما برخی بیشتر از آنچه در مورد نوکارکردگرایی من صدق می‌کند با تأثیر محدودکننده ساختارهای بین‌المللی- یا هر آنچه که اینگونه محسوب می‌شود- سازگار هستند.

نقص اصلی هماهنگی از اختلاف نظر در مورد متغیر وابسته نشأت می‌گیرد. یک همپوشانی وجود دارد، اما دغدغه‌ها یکسان نیستند. سازه‌انگاران می‌توانند به راحتی نگرانی نوکارکردگرایی در مورد شکل‌گیری جامعه سیاسی تحت منافع عمومی تر خود را در روندهای همکاری بین‌المللی

و ادغام ارزش ببینند. این در حالی است که نوکار کردگرایی نمی‌تواند تمرکز خود را به منافع به مراتب عمومی‌تر سازه‌انگاری در فرآیندهای ادغام ارزش که انتظار نمی‌رود به عنوان جوامع سیاسی منحل شوند، چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی، تعمیم بدهد.

اگرچه فراگردهای در حال رشد فزاینده‌ای در بریتانیا به متناسب سازی نقصان‌های پسابرسکیت پیشنهاد شده‌اند با این وجود مبرهن است که تبیین وضعیتی که توامان انتظام اجتماعی را در کنار تغییرات تحمیلی ناشی از برکسیت به انجام رساند، بسیار دشوار است. پدیدارهای مستحکمی که از آمد و شد میان منافع ملی و فراملی هر لحظه به منصف ظهور می‌رسند و دیری نمی‌پایند تا جایگزین‌های تازه‌ای بیابند، توضیح نظامی مستقر در قالب یک فرضیه مستحکم را ناممکن ساخته است.

آنچه در این مقاله آمد، تلاش برای صورتبندی برکسیت به عنوان یک پدیدار چند وجهی با استعانت از تئوری‌های حوزه سیاست، روابط بین‌الملل، بازی دو سطحی سازه‌انگاری نوکار کردگرایانه در عین پذیرش وجوه مخالف آنها و در نظر گرفتن مفرهایی است که تحلیل‌های تکمیلی آینده را امکان‌پذیر سازد.

### منابع فارسی

۱. احمدی، ژیلا، زرگر، افشین. (۱۳۹۸). موج روانشناسی در روابط بین‌الملل مقاله نقد کتاب ادراکات و سوءادراکات در سیاست بین‌الملل. فصلنامه مطالعات بین‌المللی، ۱۵(۳)، ۶۴-۴۹.
۲. پوراحمدی، حسین، بازوبندی، علی‌اکبر. (۱۳۹۷). تحلیل توافق هسته‌ای ایران بر اساس استعاره بازی‌های دو سطحی پاتنام. فصلنامه سیاست جهانی، ۷(۳)، ۷۹-۱۲۰.
۳. خانعلی‌زاده، مهدی. (۱۳۹۵). آینده پژوهی ساختار اتحادیه اروپا، تهران: انتشارات سخنوران.
۴. دهقانی فیروزآبادی، جلال. (۱۳۸۳). سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا از منظر کارکردگرایی. فصلنامه حقوق عمومی، ۶(۱۲)، ۱۶۵-۱۴۳.
۵. ریتزر، جورج. (۱۳۸۹). نظریه جامعه‌شناسی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.

### English References

1. Clarke, H., Goodwin, M., et.al. (2017). *BREXIT, Why Britain voted to leave the European Union*, Cambridge: Cambridge University Press.
2. Daddow, O., Schnapper, P. (2013). Liberal Intervention in the Foreign Policy Thinking of Tony Blair and David Cameron, *Cambridge Review of International Affairs*, 26(2), 330-349.
3. Drezner, D. (2003). *Locating the Proper Authorities: The Interaction of Domestic and International Institutions*, Ann Arbor: University of Michigan Press.

4. Kubalkova, V. (2001). Foreign Policy, International Politics, and Constructivism, in: Vendulka Kubalkova, *Foreign Policy in a Constructed World*, Armonk, NY: M. E. Sharpe, Routledge.
5. Meehan, E. J. (1971). *The Foundations of Political Analysis: Empirical and Normative*. Georgetown, Ontario: Irwin-Dorsey.
6. Putnam, R. (1988). Diplomacy and Domestic Politics: the logic of Two-level Games, *International Organization*, 42(3), 427-460.
7. Sangiovanni, M.E. (2006). *Debates on European Integration*, Palgrave Macmillan.
8. Sjusren, H. (1999). *The Common Foreign and Security Policy: An Emerging New Voice in International Politics?*, Norway: Arena Publications.

#### Translated Refrences to English

1. Ahmadi, J., Zargar, A. (2019). A Review to: How Statesmen Think: The Psychology of International Politics, Written by: Robert Jervis, *Internatioanl Studies Journal*, 15(3), 49-64. **(In Persian)**
2. Clarke, H., Goodwin, M., et.al. (2017). *BREXIT, Why Britain voted to leave the European Union*, Cambridge: Cambridge University Press.
3. Daddow, O., Schnapper, P. (2013). Liberal Intervention in the Foreign Policy Thinking of Tony Blair and David Cameron, *Cambridge Review of International Affairs*, 26(2), 330-349.
4. Dehghani Firoozabadi, J. (2004) Common European Foreign and Security Policy from the Perspective of Functionalism, *Legal and Policy Research Journal*, 6(12), 143-165. **(In Persian)**
5. Drezner, D. (2003). *Locating the Proper Authorities: The Interaction of Domestic and International Institutions*, Ann Arbor: University of Michigan Press.
6. Khanalizadeh, M. (2016). *Futurology of the structure of the European Union*, Tehran: Sokhanvaran Publications. **(In Persian)**
7. Kubalkova, V. (2001). Foreign Policy, International Politics, and Constructivism, in: Vendulka Kubalkova, *Foreign Policy in a Constructed World*, Armonk, NY: M. E. Sharpe, Routledge.
8. Meehan, E. J. (1971). *The Foundations of Political Analysis: Empirical and Normative*. Georgetown, Ontario: Irwin-Dorsey.

9. Pourahmadi, H., Bazobandi, A. (2018). Iran's Nuclear Deal Analysis in The Framework of Putnam's Two Level Game Theory. *World Politics*, 7(3), 79-120. **(In Persian)**
10. Putnam, R. (1988). Diplomacy and Domestic Politics: the logic of Two-level Games, *International Organization*, 42(3), 427-460.
11. Ritzer, George. (2000). *Contemporary Sociological Theory and Its Classical Roots: The Basics*, Translated by Mohsen Salasi. Elmi Publication. **(In Persian)**
12. Sangiovanni, M.E. (2006). *Debates on European Integration*, Palgrave Macmillan.
13. Sjursen, H. (1999). *The Common Foreign and Security Policy: An Emerging New Voice in International Politics?*, Norway: Arena Publications.

